



ترکیب در زبان فارسی (۴)

علاءالدین طباطبائی

در شماره‌های ۳۵ و ۳۷ و ۳۸ نامه فرهنگستان، هفت ساختار از ساختارهای واژه‌های مرکب را بررسی کردیم. در این شماره چهار ساختار دیگر به شرح زیر را بررسی می‌کنیم:

۸ ساختار ۸، اسم + صفتِ حالت

پیش از بحث تفصیلی درباره این ساختار، لازم است مرادمان را از صفتِ حالت بیان کنیم. صفتِ حالت صفتی است که با پیوستن پسوند -ان به بُن مضارع ساخته می‌شود و آن، در برخی دستوره‌های سنتی، صفتِ حالیه خوانده شده است (← شریعت، ص ۱۵۸)؛ مانند گریان، لرزان، هراسان، گریزان. این واژه‌ها همگی صفت‌اند و می‌توانند، همچون بسیاری از صفت‌های دیگر، نقش قید را نیز ایفا کنند؛ مثلاً در عبارت پسر بچه گریان، گریان صفت است که می‌تواند در مقام قید نیز به کار رود: او گریان وارد اتاق شد. از ترکیب اسم با این نوع صفت معمولاً قید یا اسم ساخته می‌شود؛ مانند پایکوبان (قید) و عقدکنان (اسم).

حال به بررسی این دو نوع واژه مرکب می‌پردازیم:

۸-۱ اسم + صفتِ حالت ← قید مرکب

غالب این قیدهای مرکب از فعل مرکب گرفته شده‌اند:

شناکردن ← شناکنان ناله کردن ← ناله‌کنان

شادی کردن ← شادی‌کنان نعره زدن ← نعره‌زنان
نجا کردن ← نجا‌کنان التماس کردن ← التماس‌کنان

اما شمار نسبتاً اندکی از این قیده‌ها صرفاً از ترکیب اسم و صفتِ حالت ساخته می‌شوند بی‌آنکه بتوان در زیرساخت آنها نوعی فعل مرکب بازشناخت؛ مانند جامه‌دران و لاجول‌گویان، با این تأکید که جامه‌دریدن و لاجول‌گفتن را نمی‌توان فعل مرکب به معنی دقیق آن دانست. (← طباطبائی ۱)

۸-۲ اسم + صفت حالت ← اسم مرکب

شماری از واژه‌های دارای این ساختار نوعی اسم مرکب‌اند که بر زمان وقوع رویداد یا نوعی مراسم و جشن دلالت دارند و می‌توانیم آنها را اسم رویداد بنامیم؛ مانند

خرماپزان، هنگام پخته شدن (رسیدن) خرما	حنابندان، مراسم حنابندی
آشتی‌کنان، مراسم آشتی کردن	برگ‌ریزان، هنگام ریزش برگ‌ها
عقدکنان، مراسم عقد	یخ‌بندان، هنگام یخ‌بستن

دیگر مثال‌ها: بره‌گشان، آیین‌بندان، شیرینی‌خوران، قالی‌شویان، راه‌بندان.

چنان‌که می‌بینیم، در زیرساخت برخی از این اسم‌های مرکب می‌توان نوعی فعل مرکب تشخیص داد، چنان‌که حنابندان از حنابستن و آشتی‌کنان از آشتی کردن ساخته شده است. اما برخی دیگر از فعل مرکب گرفته نشده‌اند؛ مثلاً نمی‌توان خرماپزان را ساخته‌شده از خرما پختن دانست که در زبان کاربرد ندارد.

این ساختار، خواه از آن قید مرکب به دست آید یا اسم مرکب، در واژه‌سازی علمی به کار نرفته است.

توضیح

این ساختار را، به اعتبار معنایی که از غالب واژه‌های دارای این الگو مراد گرفته می‌شود، اسم + صفت حالت دانسته‌ایم. اما باید توجه داشته باشیم که، در بسیاری از این ترکیب‌ها، صفت حالت در زمره واژه‌های بالقوه است نه بالفعل. برای مثال، صورت‌های کنان و زنان و دران و گشان به تنهایی به کار نمی‌روند اما در ترکیب با اسم به کار می‌روند: شناکنان، نعره‌زنان، جامه‌دران، بره‌گشان.

- واژه‌های مرکب بسیاری وجود دارد که ظاهراً دارای ساختاری همانند همین ساختارند اما با فرایند دیگری ساخته شده‌اند و معنای متفاوتی را می‌رسانند؛ مانند نامه‌رسان، سلسله‌جنبان، کارگردان، آتش‌چرخان، آتش‌نشان. چنان‌که می‌دانیم، برخی افعال ناگذرا (لازم) را می‌توان با افزودن پسوند «ان» به ریشه آنها به فعل گذرا (متعدی) تبدیل کرد:

گردیدن ← گرداندن	رسیدن ← رساندن
چرخیدن ← چرخاندن	دویدن ← دواندن
جنبیدن ← جنباندن	سوختن ← سوزاندن

هرگاه اسم باین مضارع چنین فعلی ترکیب شود، صفت فاعلی مرکب مرخم می‌سازد:

نامه‌رسان = رساننده نامه	آتش‌چرخان = چرخاننده آتش
تعزیه‌گردان = گراندنده تعزیه	آتش‌نشان = (فرو) نشاننده آتش

- واژه مرکب دست‌افشان - به‌رغم آنکه از ترکیب اسم (دست) و ستاک حال افشاندن (افشان) ساخته شده و باید، برحسب الگوی غالب این ترکیب‌ها، صفت فاعلی باشد - صفت حالت است و به معنی «در حال دست‌افشانی» به کار می‌رود: دست‌افشان وارد مجلس شد.
 - پسوند -ان در موارد معدودی با اسم نیز اسم رویداد می‌سازد؛ مانند ختنه‌سوران که از پیوستن ختنه‌سور و -ان ساخته شده است؛ هرچند که خود ختنه‌سور نیز در قدیم به همان معنی «ختنه‌سوران» به کار می‌رفته است. (← لغت‌نامه دهخدا، ذیل ختنه‌سور). در نتیجه، در اینجا -ان نوعی وند تھی است.

- در ناهاخوران، که نام مکانی است در راه کرج - چالوس و در گرگان، -ان پسوند سازنده اسم مکان است و احتمالاً به قیاس واژه‌هایی مانند گناران و دیلمان و چناران ساخته شده است، هرچند که ساختار آن شبیه ساختار مورد بحث ماست.

۹ ساختار ۹، اسم + صفت نسبی

مراد از صفت نسبی صفتی است که با افزودن پسوند -ی به اسم ساخته می‌شود؛ مانند چوبی، فنی، فرنگی. از ساختار اسم + صفت نسبی غالباً اسم مرکب و، در موارد کمتری، صفت مرکب ساخته می‌شود که ذیلاً هر یک از آنها را به تفصیل بررسی می‌کنیم.

۹-۱ اسم + صفت نسبی ← اسم مرکب

اسم‌های مرکب دارای این ساختار هسته‌آغازند. به بیان دیگر، از گروه اسمی متشکل از موصوف و صفت گرفته شده‌اند، به این ترتیب که نشانه اضافه بین اسم و صفت حذف شده و تکیه اصلی به هجای پایانی منتقل گردیده است:

مرغ آبی ← مرغابی
آدم برقی ← آدم‌برفی
چرخ دستی ← چرخ‌دستی
پله برقی ← پله‌برقی

مثال‌های دیگر:

آب معدنی، تربیت‌بدنی، مداد زنگی، آب‌نبات چوبی، بچه‌مدرسه‌ای، گوجه‌فرنگی،
کدو حلوائی، جوجه تیغی، فوتبال دستی.

این فرایندها بسیار فعال است و از طریق آن، واژه‌های مرکب بسیاری ساخته شده است و می‌شود.

صفت نسبی که در این ترکیب‌ها به کار می‌رود، چنان‌که گفتیم، با افزودن پسوند -ی به اسم ساخته می‌شود. در این ساختار، پسوند -ی بر معانی متعددی دلالت دارد؛ از آن جمله‌اند:

مفعولی: اجاری (اجاره‌شده)، اخراجی (اخراج‌شده)، دریافتی (دریافت‌شده)؛
فاعلی: ملاقاتی (ملاقات‌کننده)، تقویتی (تقویت‌کننده)، جنگی (جنگ‌کننده)؛
شکل: خرطومی (به شکل خرطوم)، کتابی (به شکل کتاب)، قیفی (به شکل قیف)؛
آلودگی: روغنی (آلوده به روغن)، خاکی، گلی؛
دارندگی: ابری (دارای ابر)، کلاهی، چادری؛
جنس: چوبی (از جنس چوب)، شیشه‌ای، آهنی.

افزون بر اینها، در بسیاری موارد، معنای این پسوند را تنها، با توجه به دانشی که از جهان خارج داریم، می‌توانیم دریابیم؛ چنان‌که در جفت نمونه‌های زیر، که ساختار مشترک و دلالت‌های متفاوتی دارند، می‌بینیم:

آسیای بادی، آسیایی که به نیروی باد کار می‌کند؛
چراغ بادی، چراغی که در برابر باد مقاوم است.

میزچوبی، میزی که از جنس چوب است؛
بستنی چوبی، بستنی روی تیغه‌ای چوبی یا پلاستیکی.

صفت‌های نسبی که در ساختار اسم + صفت نسبی به کار می‌روند نیز از همین تنوع معنایی برخوردارند؛ مانند چرخ دستی (چرخ‌چی که به کمک دست و نه موتور حرکت می‌کند)؛ فوتبال دستی (فوتبالی که، در آن، بادست نه با پا بازی می‌شود).

۹-۲ اسم + صفت نسبی ← صفت مرکب

صفت‌هایی با این ساختار بر دارا بودن ویژگی خاصی دلالت می‌کنند و، از این رو، می‌توانیم آنها را صفت دارندگی بخوانیم:

لب قیطانی، دارنده لب قیطانی (زن لب قیطانی)

کاکل زری، دارنده کاکل زری (پسر کاکل زری)

پنجه طلایی، دارنده پنجه طلایی (مرد پنجه طلایی)

شمار صفت‌های مرکب دارای این ساختار در قیاس با اسم‌های مرکب کمتر است.

توضیح

- واژه‌هایی هستند که ساختار آنها ظاهراً همین اسم + صفت نسبی است؛ مانند پاچه‌بزی، شبیه پاچه بز (در عبارت ابروی پاچه‌بزی). اما، اگر در معنای آنها دقیق شویم، درمی‌یابیم که پسوند -ی، دال بر شباهت در این گونه واژه‌ها، به مجموع دو واژه که یک واحد معنایی (پاچه بز) پدید می‌آورند افزوده شده است و، پس از حذف نشانه اضافه بین دو اسم و تغییر تکیه، صفت مرکب پاچه‌بزی ساخته شده است؛ درست همان‌طور که، با افزودن پسوند -ی به اسم‌های بسیطی مانند قلم و خرطوم، صفت شباهت ساخته می‌شود: خرطومی (لوله خرطومی)، قلمی (باتری قلمی).

دیگر مثال‌ها: دُم‌اسبی، بندانگشتی، دُم‌موشی.

ساختار اسم + اسم + -ی متعاقباً در این سلسله مقالات بررسی خواهد شد.

- شمار اندکی از واژه‌های دارای ساختار اسم + صفت نسبی معنای پیچیده‌تری یافته‌اند که در هیچ‌یک از قالب‌های بالا نمی‌گنجد. از آن جمله‌اند:

ضربه‌فنی. این واژه بر حالتی دلالت دارد که، در آن، ورزشکار، صرفاً با اجرای یک فن،

پیروزی قطعی بر حریف می‌یابد. با توجه به کاربرد آن، شاید بتوان گفت این واژه در زمره واژه‌های دو مقوله‌ای است و در مقام اسم و صفت هر دو به کار می‌رود:

کشتی‌گیر ایرانی حریف روس را با ضربه فنی برد. (اسم)

کشتی‌گیر ایرانی حریف روس را ضربه فنی کرد. (صفت)

کشتی‌گیر روس ضربه فنی شد. (صفت)

در مواردی، پسوند صفت‌ساز -ی در یکی از دو صفتی که ترکیب شده‌اند و صفت مرکب متوازن ساخته‌اند حذف می‌شود و صفت مرکبی به دست می‌آید که ساختار ظاهری آن اسم + صفت نسبی است؛ مانند آب‌خاکی، در عبارت عملیات آب‌خاکی، که در اصل آبی‌خاکی بوده است.

عکس این حالت نیز در شمار اندکی از واژه‌های مرکب به چشم می‌خورد، به این معنی که ساختار واژه مرکب ظاهراً اسم + صفت نسبی اما در حقیقت اسم + اسم است؛ مانند سایه روشن که منطقاً باید سایه (و) روشنی باشد.

۱۰ ساختار ۱۰، اسم + صفت بسیط

مراد از صفت بسیط صفتی است که، در بررسی همزمانی، قابل تجزیه به عناصر معنی‌دار و ذی‌نقش نباشد، مانند گرم، پاک، شاد.

از ساختار بالا دو نوع واژه مرکب پدید می‌آید: صفت مرکب، اسم مرکب.

۱-۱۰ اسم + صفت بسیط ← صفت مرکب

صفت‌های ساخته‌شده با این فرایند را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف - صفت‌هایی که به نحوی بر مفهوم دارندگی دلالت دارند:

گردن‌باریک، دارنده گردن باریک (بطری گردن باریک)

دل‌پاک، دارنده دل پاک (آدم دل‌پاک)

دل‌خوش، دارنده دل خوش (آدم دل‌خوش)

دیگر مثال‌ها: چشم‌تنگ، دل‌سخت، زبان‌دراز، پوزه‌باریک، توسرخ، دم‌باریک، روان‌شاد، موسفید. در زبان فارسی، بسیاری از این‌گونه صفت‌ها وجود دارد. برخی از آنها تغییر مقوله داده‌اند و به اسم تبدیل شده‌اند: توسرخ، دم‌باریک (آچار دم‌باریک).

ب - صفت‌های مرکبی که در آنها سازه اول (اسم) متمم سازه دوم (صفت) است. توضیح اینکه بسیاری از صفت‌ها می‌توانند گروه حرف اضافه‌ای شامل حرف اضافه و اسم یا گروه اسمی را به عنوان متمم خود اختیار کنند؛ مثلاً صفت آگاه می‌تواند گروهی حرف اضافه‌ای مانند از کار را متمم خود قرار دهد: آگاه از کار. دیگر مثال‌ها: آشنا با درد، خسته از زندگی، تهی از شادی.

در شماری از صفت‌های مرکب دارای ساختار اسم + صفت بسیط می‌توان برای اسم نقش متمم صفت را قایل شد:

درد آشنا، آشنا با درد	برف‌کور، کور به سبب برف
مرگ آگاه، آگاه از مرگ	شب‌کور، کور در شب

ج - در شمار اندکی از صفت‌های دارای این ساختار، صفت بسیط معنی فاعلی دارد و می‌توان برای آن صورت زیرساختی صفت + صفت فاعلی را در نظر گرفت. برای مثال، در صفت مرکب دشمن شاد، شاد به معنی شادکننده است و کل صفت مرکب به معنی شادکننده دشمن است. دیگر مثال‌ها: جان‌عزیز، عزیزدارنده جان؛ سرپر، پرشونده از سر (مثلاً در عبارت تفنگ سرپر). این واژه‌ها با صفت‌های مرکبی مانند شیرشکار (شکارکننده شیر) و جان‌نثار (نثارکننده جان) و شب‌کار (کارکننده در شب)، دارای ساختار اسم + اسم، قابل قیاس‌اند. در آنها، اسم دوم معنی فاعلی دارد و ما آنها را در ساختار ۱-۲-۳ بررسی کردیم. (← طباطبائی ۳، ص ۱۳۱)

توضیح

شمار اندکی از صفت‌های مرکب دارای این ساختار در هیچ‌یک از سه الگوی بالا جانمی‌گیرند؛ مانند عبورممنوع، صفت جایی که عبور از آن ممنوع است؛ پروازممنوع، مثلاً در عبارت منطقه پروازممنوع. می‌توان گفت که صفت عبورممنوع از شبه جمله عبور ممنوع گرفته شده است که آن هم، در حقیقت، جمله‌ای است اسنادی که در آن فعل اسنادی است حذف شده است. به قیاس همین واژه‌ها، صفت آتش‌ممنوع در عبارت فصل آتش‌ممنوع در شورای واژه‌گزینی فرهنگستان با تعریف زیر به تصویب رسیده است: دوره‌ای از سال که در آن روشن کردن آتش در یک جنگل محدودیت‌های قانونی دارد.^۲

(۲) این واژه را گروه منابع طبیعی (شاخه جنگل) پیشنهاد کرد و در تاریخ ۸۸/۹/۲۸ به تصویب رسید.

اسم + صفت بسیط ← اسم مرکب

اسم‌های مرکب دارای این ساختار هسته‌آغازند، به بیان دیگر، زیرساخت آنها گروه نحوی متشکل از اسم + نشانه اضافه + صفت است که، در روساخت، نشانه اضافه حذف شده و واژه یک تکیه اصلی در هجای آخر دارد؛ مانند مادر بزرگ، پدر بزرگ، تخته سیاه، آب نبات ترش، کاغذ پاره، زغال اخته، قند داغ. این واژه‌ها با اسم‌های مرکبی مانند شال گردن و آب لیمو و پدر زن با ساختار اسم + اسم قابل قیاس‌اند که آنها را در ساختار ۱-۲-۱ بررسی کردیم. (← طباطبائی، ۲، ص ۱۹۲)

شمار اسم‌های مرکب دارای این ساختار، در قیاس با صفت‌های مرکب، بسیار کمتر است.

توضیح

شمار معدودی از اسم‌های مرکب دارای این ساختار زیرساخت متفاوتی دارند؛ مانند آتش بس، که در اصل احتمالاً فرمانی بوده است برای توقف نبرد، اما اکنون کاربرد اسمی نیز پیدا کرده و به معنی وضعیتی است که در آن عملیات جنگی متوقف شده باشد.

۱۱ ساختار ۱۱، ضمیر مشترک + صفت بسیط

واژه‌های دارای این ساختار همگی صفت مرکب‌اند اما روابط اجزای آنها متنوع است و می‌توان از این حیث آنها را به سه گروه تقسیم کرد:

الف - گروهی که ضمیر مشترک متمم صفت است (به مفهومی که در ۱-۱۰ ب بیان شد):

خود آشنا^۳، آشنا با خود

خود آگاه، آگاه از خود (مثلاً در عبارت نفس خود آگاه)^۴

۳) در لغت‌نامه دهخدا، خود آشنا «آن که دیگری را آشنا نگیرد» معنی شده است.

۴) واژه خود آگاه را در این معنی ظاهراً اول بار فروغی (ص ۳۰۵) در مقابل conscient به کار برده است. اما، در لغت‌نامه دهخدا، بدون ذکر شاهد، معنای دیگری برای آن آمده است: «بی‌واسطه آگاه به چیزی، بدون تعلیم آگاه به امری، شناسنده چیزی به خودی خود»: اگر خود آگاه را به این معنی بگیریم، خود به معنی «خود به خود» است و نقش قید را برای صفت آگاه ایفا می‌کند.

ب - گروهی که در آنها ضمیر مشترک نقش تأکیدی دارد؛ مانند خودمختار. در فرهنگستان، به همین قیاس، چند واژه ساخته شده است که دو تا از آنها، همراه با تعریف، به شرح زیرند:

خودهادی، هدایتگری که، با ارسال سیگنال‌های هدایتی به سامانه حرکتی تلسکوپ، دنبال کردن خط سیر ستاره راهنما را امکان‌پذیر می‌سازد. (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر ششم)

خودمثبت (در عبارت «فیلم خودمثبت»)، فیلم خامی که، با نوردهی و پردازش، تصویری مثبت از آن به دست آید. (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵)

ج - گروهی که، در آن، سازه دوم (صفت) معنی فاعلی دارد و با واژه‌هایی مانند دشمن‌شاد و جان‌عزیز، که در ۱-۱۰ ج شرح آنها آمده است، قابل قیاس‌اند؛ مانند

خودشیرین، شیرین‌کننده خود	خودعزیز، عزیزکننده خود
خودکفا، کفایت‌کننده به خود	

توضیح

صفت مرکب خودکفا، که از ساخته‌های متأخران است، احتمالاً از طریق اشتقاق معکوس، با حذف پسوند -ی، از واژه خودکفایی ساخته شده است.^۵ خودکفایی، معادل self-sufficiency احتمالاً بر اساس قیاسی نادرست و با توجیه معنایی و آوایی از ترکیب دو واژه خود و کفایت سپس حذف -یت و قرار دادن -یی به جای آن ساخته شده و به معنای مصدری به کار رفته است. از آنجا که، با حذف پسوند -ی از واژه‌های بسیاری از جمله خودآرایی، خودآزمایی، شکوفایی، صفت فاعلی به دست می‌آید، بر همین قیاس، با حذف -یی (حالت میانجی و -ی) از خودکفایی، خودکفا را ساخته و معنای صفت فاعلی کفایت‌کننده خود از آن مراد گرفته‌اند.

* * *

ساختارهای ۵ تا ۱۱ که تاکنون بررسی شده‌اند، همگی را می‌توان ذیل عنوان کلی اسم/ضمیر مشترک + صفت جای داد. دلیل آنکه آنها را در هفت ساختار متمایز آوردیم

(۵) به استناد فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، خودکفا را اول بار فرهاد نعمانی در سال ۱۳۵۴ به کار برده است. پیش از او، سیروس ابراهیم‌زاده در سال ۱۳۵۱ از واژه خودکفایی استفاده کرده است.

این است که، علاوه بر تمایز ساختواژی آشکار، روابط نحوی - معنایی میان اجزای سازنده آنها متفاوت است. صفت‌هایی که سازه پایانی این ساختارها را تشکیل می‌دهند از نظر ساختواژی به دو گروه اصلی مشتق و بسیط تقسیم پذیرند. صفت‌های مشتق را نیز، به نوبه خود، به دو گروه مشتق فعلی و مشتق اسمی می‌توان تقسیم کرد.

مراد ما، در اینجا، از مشتق فعلی صفتی است که با افزودن پسوند به بن مضارع یا ماضی افعال به دست می‌آید. اما همه این مشتق‌ها، در ترکیب با اسم، واژه مرکب نمی‌سازند بلکه فقط صفت‌های مفعولی و فاعلی و حالت، با سامد نسبتاً بالایی، به عنوان سازه دوم با اسم ترکیب می‌شوند که در ساختارهای ۵ و ۷ و ۸ آنها را به تفصیل بررسی کردیم و در اینجا به ذکر چند مثال تحصیل کرده، امیرزاده، شرکت‌کننده، پایکوبان، عقدکنان بسنده می‌کنیم. ضمیر مشترک نیز فقط با صفت مفعولی با سامد نسبتاً بالایی ترکیب می‌شود؛ مانند خودشیفته، خودباخته، خودساخته. در این میان، استثناهایی مانند خودبسند و خودمیرا خودشکوف و وجود دارد که درباره آنها اندکی توضیح می‌دهیم.

خودبسند - این واژه شاید یگانه شاهدهی باشد که در آن ضمیر مشترک با صفت فاعلی ترکیب شده و ظاهراً اول‌بار امیرحسین آریانپور، در سال ۱۳۴۲، آن را معادل autarch به کار برده است. (← فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، ذیل مدخل Autarch؛ آریانپور، ص ۳۴۵)

برای صفت فاعلی بسند دو وجه اشتقاقی می‌توان قایل شد. یکی آنکه آن را صفت فاعلی به شمار آوریم که، برخلاف قاعده عمومی، با افزودن پسوند -نده به صفت بس ساخته شده است.^۶ دیگر آنکه فرض کنیم از بسیدن^۷ (که در گذشته به کار می‌رفته) مشتق شده است که، در این صورت، خلاف قاعده نیست؛ زیرا از بن مضارع بسیدن (بس) و -نده (پسوند صفت فاعلی) به دست آمده و با صفتی مانند خشکنده قابل قیاس است. هر کدام

۶) این نظری است که در لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه بسند، از هنر نقل شده است.

۷) در فارسی کلاسیک، مثال‌هایی برای «بسیدن» می‌توان یافت:

از همه مُلکِ دو عالم یک نفس با تو گر دستم دهد آن می‌بسم
(عطّار، به نقل فرهنگ سخن، ذیل بسیدن)
بی‌لبت از آب حیوان می‌بسم بی‌رُخت از ماه تابان می‌بسم
(عطّار، به نقل همان)

منصوری (ص ۶۵) نیز یک مثال برای بسیدن از اسرار التوحید آورده است.

از این دو تحلیل را که بپذیریم، ساختار واژه خودبسنده همان ضمیر مشترک + صفت فاعلی به معنی «کفایت‌کننده به خود» است.

خودمیرا - این واژه، که از ساخته‌های جدید است، صفتی است به معنای «دارای ویژگی یا توانایی خاموش کردن یا از کار انداختن خود به طور خودکار» (صدری افشار و حکمی). میرا، که با افزودن پسوند -ا به بن مضارع مردن (میر) ساخته شده، صفت ثبوتی است. خودمیرا از معدود شواهدی است که، در آن، ضمیر مشترک با این نوع صفت ترکیب شده است و، با توجه به تعریف آن، خود نقش قید را ایفا می‌کند و می‌توان صورت زیرساختی «... که به طور خودکار می‌میرد» یا «میرنده به طور خودکار» را برای آن قایل شد.

خودشکوف - این واژه از ساخته‌های گروه روان‌شناسی فرهنگستان است و، هر چند ساختاری همانند خودمیرا دارد، از نظر روابط نحوی - معنایی اجزا، با آن متفاوت است. خودشکوف در اصل صفت است اما به عنوان اسم به کار رفته و برکسی دلالت دارد که توانسته است حداکثر آنچه را بالقوه داشته فعلیت بخشد (← فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵). خودشکوف را، اگر برحسب تعریفی که از آن به دست داده شده است تحلیل کنیم، به معنی «خودشکوف شده» به کار رفته و در آن شکوف، به قیاس رها، صفت مفعولی است. بدین قرار، خودشکوف، از نظر ساختار معنایی، با خودساخته قابل قیاس است و در آن ضمیر مشترک، در جمله زیرساختی، نقش فاعل و مفعول را هم‌زمان ایفا می‌کند و این به دلیل انعکاسی بودن ضمیر مشترک خود است (طباطبائی ۴، ص ۱۵۵). به بیان دیگر، خودشکوف صفت کسی است که خودش خودش را شکوف کرده است.

حال اندکی درباره ساختاری توضیح می‌دهیم که می‌توانیم آن را به صورت اسم + صفت مشتق اسمی فرمول‌بندی کنیم. مراد ما از صفت مشتق اسمی صفتی است که با افزودن پسوند یا پیشوند به اسم ساخته شده باشد. بسامد چنین صفت‌هایی بسیار بالاست و دست‌کم با پانزده پسوند و نه پیشوند می‌توان این نوع صفت را ساخت. شواهدی از آن است:

پسوند: جنگی، ستمگر، سازشکار، هنرمند، پهناور، خطرناک، نمادین، غمگین، غول‌آسا، دیوانه‌وار، مه‌وش، شاهانه، آبکی، شکم‌پاره، روحانی.
پیشوند: باهوش، برقرار، بی‌صدا، بلاتکلیف، بجای، لامذهب، ناامید، ذی‌قیمت، هم‌قد.

اما چنین صفت‌هایی همگی در ترکیب با اسم واژه مرکب نمی‌سازند و فقط صفت‌های نسبی، که حاصل افزودن پسوند -ی به اسم‌اند، با بسامد نسبتاً بالا با اسم ترکیب می‌شوند و واژه مرکب می‌سازند. از همین رو، ساختاری را ذیل عنوان اسم + صفت نسبی در ۱-۹ و ۲-۹ طرح و شرح کردیم.

البته معدودی از صفت‌های مشتق اسمی دیگر نیز، مانند دل‌چرکین، سرسنگین، دل‌رنجور با اسم ترکیب شده‌اند. این واژه‌ها صفت‌های مرکبی هستند که بر دارندگی دلالت دارند و نوع رابطه معنایی - نحوی اجزای سازنده‌شان همان است که در ساختار ۲-۹ آوردیم.

منابع

- آریانپور، امیرحسین، زمینه جامعه‌شناسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات فرانکلین، نشر هفتم، تهران ۱۳۵۳.
- شریعت، محمدجواد، دستور زبان فارسی، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان ۱۳۴۹.
- صادقی، علی‌اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۲)»، نشر دانش، سال یازدهم، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، ص ۶-۱۲.
- صدری افشار، غلامحسین، نسرین و نسترن حکمی، فرهنگ فارسی دو جلدی، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۸.
- طباطبائی، علاء‌الدین (۱)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، دوره هفتم، شماره دوم (مسلسل ۲۶)، شهریور ۱۳۸۴، ص ۲۶-۳۴.
- (۲)، «ترکیب در زبان فارسی (۱)»، نامه فرهنگستان، دوره نهم، شماره سوم (مسلسل ۳۵)، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۸۶-۱۹۶.
- (۳)، «ترکیب در زبان فارسی (۲)»، نامه فرهنگستان، دوره دهم، شماره اول (مسلسل ۳۷)، بهار ۱۳۸۷، ص ۱۳۰-۱۳۶.
- (۴)، «ترکیب در زبان فارسی (۳)»، نامه فرهنگستان، دوره دهم، شماره دوم (مسلسل ۳۸)، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۴۸-۱۵۷.
- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، ج ۳، چاپخانه بانک ملی، تهران ۱۳۲۰.
- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۲.
- فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، چاپخانه کاویان، تهران، [بی‌تا].
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر ششم، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۸.
- کشانی، خسرو، اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱.
- لغت‌نامه دهخدا (۱۵ مجلد)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- منصوری، یدالله، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۷. □